

۱۹.۹.۷۸

به نام خدا

شاید...

فر دا دیر باشد

سید علی نعمت زاده



سروش	نعمت زاده، علی، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدیدآور	شاید ... فردا دیر باشد / علی نعمت زاده.
مشخصات نشر	تهران: ابجد، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	۳۵۲ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۶۴۱۷-۴۴-۱
موضوع	داستان های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	۱۳۸۷ ۲۱۷۳۶۶ع / PIR۸۲۵۳
رده بندی دیویی	۶۲/۳۸۵
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۶۰۷۴۰

شاید... فردا دیر باشد

سید علی نعمت زاده

ویراستاران: محسن کرمانی پور / نادره موسوی

چاپ و صحافی: محسن / چاپ ششم / سال ۱۴۰۰

قطع رقعی / ۳۵۲ صفحه / تیراژ ۱۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۱۷-۴۴-۱

قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان



تهران: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

خیابان ۱۲ فروردین - کوچه الوندی - پلاک ۱۶ - واحد ۱

☎ ۶۶۴۰۱۹۸۳-۶۶۴۱۵۱۰۳-۶۶۴۹۳۷۲۲

☐ ۰۹۱۰۲۲۸۱۸۵

📧 abjad.publication

✉ Mohsen.kermanipour@yahoo.com



سخن ناشر

چو قصه آغاز شد، تار عاشقی هم، ساز شد

— با هر تولد، قصه‌ای آغاز می‌شود و قصه‌گر شمع می‌شود تا به سحر، که مهتاب را به آفتاب می‌خواند و انتظار می‌کشد که مولود تولد یافته، راه ورود به معنای زندگی را بیابد اگرچه زندگی بازی رنگارنگی است که انسان را گرفتار، رها و یا آزاد می‌کند.

— از سرنوشت گریزی نیست و در روند نیروها، واکنش‌ها، بازتاب‌ها، زندگی نشرگونه با نظم درمی‌آمیزد و رمز حیات را در رخادته شرر می‌زند و شاید به همین دلیل است که «سرنوشت را نمی‌توان از سر نوشت».

— کسی چه می‌داند از بی‌مهری دلدار که چگونه راه را با ایمانی راسخ در صبح نقره‌فام و در بهار عمر با طپش‌های قلب هم‌آوا کرد؟... به‌راستی.

برای کشف لحظه به نگارش کمال و معرفت، چگونه غبار از آینه وجود می‌زداید و فرزانه می‌شود...؟ چگونه به‌خاطر عشق به زندگی قلبی می‌تپد و قلبی می‌ایستد تا راز و رمز حقیقت هستی شکل گیرد و دستخوش ناملايمات شود و باقی بماند...؟

— به آن قصه‌سرا بگو. از غفلت تو بود که لاله با داغ بر سینه به گل‌زار عشق رفت، او شهاب ثاقبی شد و از کهکشان دیگری گفت... گفت چگونه می‌شود که مهربانی‌هایت را دریغ می‌کنی و حقیقت وجود را به بازی می‌گیری و چه فریبنده رنگین‌کمانت را می‌گسترانی... به تو می‌گویم ای قصه‌گوی من. این چه قصه‌ای بود که برای من سرودی. این چه سازی بود که کوک کردی... به‌راستی مگر تو قصه مرا نمی‌گفتی مگر من در رمز و راز حیات تو، در حوادث زندگی شرر نمی‌زدم...؟ چه می‌شد اگر ناراحتی هم، ساز می‌شد.

— ای من به آن قصه‌گو، بگو... بس است. ساز تازه‌ای کوک کن، چنگ عاشقی را بنواز و عشق را ببین و به زندگی معنا ده. که زندگی بدون عشق معنا ندارد. تا شاید رؤیاهایمان یکی شود و به حقیقت پیوندد. چرا که «بزرگترین دلیل زندگی، دوست داشتن و دوست داشته شدن است».

باشد که این سرنوشت واقعی تقدیم دوست‌داران حقیقت شود «تا شاید فردا دیر نباشد».

تا شاید جایگاه «شهاب» برای همیشه باقی بماند و برای همیشه بر صیقل تفکرات انسانی حک شود.

محسن کرمانی‌پور

فهرست مطالب

۳۹	اردوی کار
۵۸	در آسایشگاه «توطنه»
۸۱	فرار
۱۵۷	کاسه‌ی گدایی
۱۹۲	تولدی دیگر
۲۰۹	تولیدی لباس زنانه
۲۵۹	خواستگاری
۲۹۵	در اهواز
۳۱۰	در تهران
۳۳۶	باید امشب بروم